مستشرقان یهودی و تفاسیر اوّلیّهٔ امامیّه

دکتر منصور پهلوان*

حامد شریعتی نیاسر**

چکیده: این مقاله به نقد و بررسی اشکالات یک نویسندهٔ یهودی بر باورهای شیعهٔ امامیّه درخصوص عصمت پیامبر و عدد ائمّه علیهم‌السلام اختصاص دارد. به گمان وی، متون اوّلیّهٔ شیعهٔ امامیّه در گذر زمان مورد پالایش قرار گرفته و امروزه در معتقدات شیعهٔ امامیّه، اثری از آن مشاهده نمی‌شود. او در کتابی که دربارهٔ تفاسیر اوّلیّهٔ امامیّه نوشته، با استناد به دو روایتِ برگرفته از تفاسیر قمی و عیاشی ـ که به ترتیب در مورد معراج پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و معنای تأویلی «سبع سنابل» سخن گفته‌اند و او آنها را دو روایت غیرعادی می‌نامد ـ نسبت به عصمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و نیز عدد ائمّه علیهم‌السلام شبهه کرده است. در روایت اوّل ذیل آیهٔ ۹۴ سوره یونس، از وحی الاهی به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در شب معراج در مورد مقامات امیرالمؤمنین علیه‌السلام و خطور عظمت آن مقام در نفس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سخن به

*. استاد دانشگاه تهران.

**. دانشجوی دکتری دانشگاه تهران.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

میان آمده که به گمان آن نویسنده بر حسادت پیامبر به امام علی علیه‌السلام، شکّ در این وحی و در نتیجه عدم عصمت ایشان دلالت دارد. در روایت دوم هم که هفت تن از فرزندان امام حسین علیه‌السلام بعنوان مصادیق سنبله ذکر شده است، نویسندهٔ یاد شده مدّعی است که این روایت برخلاف آنچه شیعه امروز به آن معتقد است، از حصر تعداد ائمّه به هفت نفر و قائم بودن هفتمین آنها حکایت دارد.
کلیدواژه: تفسیر عیاشی / تفسیر قمی / پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله / عصمت / امام / سبع سنابل / معراج / شیعهٔ امامیه.

مقدّمه

چندی پیش کتابی تحت عنوان ***'Scripture and exegesis in early imamii shiism"*** در اسرائیل منتشر شد که در اصل رسالهٔ دانشگاهی یک فرد یهودی به نام مایر میخائیل براشر[1] است. در این کتاب که به نقد و وارسی باورها و عقاید امامیّه اختصاص دارد، تفاسیر اوّلیّهٔ امامیّه همچون تفسیر فرات کوفی، تفسیر علی‌بن ابراهیم قمی و تفسیر محمّدبن مسعود عیاش سمرقندی مورد اشاره واقع شده است. وی در فصل ششم این کتاب که با عنوان «دو روایت غیرعادی در تفاسیر اوّلیّهٔ امامیّه» نوشته است، در اصالت باورهای امامیّه همچون اعتقاد به دوازده امام و عصمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و یقین رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت به وحی الاهی شبهه کرده است. وی در این فصل سعی کرده تا چنین القاء نماید که در کتب اوّلیّهٔ امامیّه احادیثی وجود داشته که با باورهای مرسوم امروز شیعیان در تغایر است و علمای شیعه در طیّ زمان به پالایش این روایات پرداخته و در نتیجه، در کتابهای متأخّران اثری از آنها مشاهده نمی‌شود.

1. Me'ir Mikha'el Bar-asher.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

باورهای امامیّه از پشتوانه‌های عظیم استدلالی و براهین عقلی و نقلی فراوان برخوردار است و در طیّ قرنها، دانشمندان بزرگ امامیّه کتابهای ارزشمندی در صحّت و درستی این باورها نگاشته[1] و وجوه درستی آنها را مدلّل کرده‌اند. بدین روی، برخی تحقیقات سطحی و جانبدارانهٔ مستشرقان و اطّلاع اندک آنان از منابع مکتوب و غنی امامیّه، تعجب‌آور و شگفتی‌زا است. در زیر به بررسی و نقد فصل ششم کتاب یاد شده پرداخته‌ایم.

براشر در این فصل می‌نویسد:

اهمّیّت تفاسیر قرآنی امامیّه در دورهٔ قبل از آل‌بویه، نه فقط به خاطر حجم انبوه روایاتی است که در آنها وجود دارد ـ روایاتی که به مرور به جزئی از عقیدهٔ امامیّه تبدیل شد ـ بلکه از آن مهم‌تر، به دلیل این نکته است که این تفاسیر نظریّات غالب شیعهٔ امامیّه را (که در ابتدای توسعهٔ آن وجود داشت ولی بعدها مردود شناخته شد) نیز در خود نگه داشته‌اند. به نظر می‌رسد که مفسّران اوّلیّهٔ امامیّه نهایت تلاش خود را به کار برده‌اند تا روایاتی را که مفاهیم غیرعادی یا افراطی دارند ـ همان روایاتی که بعدها دستمایهٔ فرقه‌های غیرامامی مانند اسماعیلیه و غلات شد ـ از آثار خود غربال کنند. نتیجه آنکه وجود روایاتی که به صورت رسمی غیرامامی است، معمولاً در میان تفاسیر اوّلیّهٔ امامیّه بسیار کمیاب است. در این فصل به بررسی دو نمونه از روایات این تفاسیر می‌پردازیم. نخستین روایت مربوط به تفسیر قمی است که ذیل آیهٔ ۹۴ سورهٔ یونس آمده است. در این روایت، وصفی از پیامبرﷺ ذکر شده که او وقتی که در شب معراج، با ستایش خدا از علی

۱. برای نمونه رجوع کنید به: الشافی، سید مرتضی؛ تلخیص الشافی، شیخ طوسی؛ تجریدالاعتقاد، خواجه نصیرالدین طوسی؛ کشف المراد، علامهٔ حلی؛ شوارق الالهام (شرح تجرید الاعتقاد خواجه نصیر طوسی به عربی)، ملا عبدالرزاق لاهیجی (م ۱۰۷۲ ق)؛ گوهر مراد به فارسی (شرح تجرید الاعتقاد خواجه نصیر طوسی به فارسی) ملا عبدالرزاق لاهیجی؛ سرمایهٔ ایمان از همو که به نوعی تلخیص و تهذیب گوهر مراد است؛ اثبات الهداه، شیخ حر عاملی؛ کفایة الموحدین، اسماعیل طبرسی؛ دلائل الصدق، مظفر و غیره.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

مواجه می‌شود احساس شکّ و دل‌نگرانی می‌کند. چنین رفتاری، تمامی روایات امامیّه را ـ که نشان‌دهندهٔ رابطهٔ صمیمانه و محبّت‌آمیز محمّد و علی است ـ نقض می‌کند.

روایت دیگر که در تفسیر عیاشی ذکر شده، به تعداد ائمّهٔ شیعه اشاره دارد و در ذیل تمثیل قرآنی «دانه‌ای که هفت خوشهٔ ذرت از آن می‌روید» عبارتی با این مضمون آورده است که منظور از هفت خوشه، هفت امام است که همگی از نسل فاطمه علیها السلام هستند. نخستینِ آنها حسین و آخرینشان قائم است. این روایت، از آن جهت غیرعادی است که نه تنها از هفت امام یاد می‌کند که تعداد قابل قبول در فرقهٔ اسماعیلیه است، بلکه نخستینِ آنها را حسین علیه السلام و نه حسن علیه السلام می‌داند. این دو روایت را بررسی می‌کنیم تا مشکلات عقیده‌ای ناشی از آن را مشخص سازیم. این روایات با عقاید شیعهٔ امامیّه همراه و همسو نیست، چه عقایدی که در تفاسیرشان موجود است و چه عقایدی که در کتب و متون اعتقادی آنها ثبت و ضبط شده است. (همان، ص ۲۲۵ـ۲۲۴)

مدّعای این نویسنده از آن جهت بیشتر قابل تأمّل است که وی در کتاب خود به صراحت، شیعهٔ دوازده امامی را پدید آمدهٔ قرن چهارم و دوران آل‌بویه می‌داند (همان، ص ۹). به عقیدهٔ او بسیاری از احادیث شیعه، از جمله احادیثی که اشاره به عصمت پیامبر و امامان شیعه و دوازده تن بودنِ ایشان دارد، همگی در این عصر ـ که وی آن را دوران طلایی شیعه می‌نامد ـ جعل شده و توسعه یافته‌اند (همان، ص ۸ و ۹). به همین دلیل، دو روایت مورد استناد خود را که به ظاهر با عصمت پیامبر و وجود ائمّهٔ دوازده‌گانه سازگاری ندارند، روایتهایی غیرعادی نامیده و از وجود آنها در متون تفسیری اوّلیّهٔ امامیّه ـ که پیدایش آن به اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم باز می‌گردد ـ اظهار تعجب می‌کند. این در حالی است که روایات فراوانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مصادر معتبر شیعه و سنّی، درخصوص دوازده نفر بودنِ امامان رسیده است که تنها ۲۷۱ حدیث آن در کتاب منتخب الاثر، نقل و یا نام مصادر اصلی که آن

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

را ذکر کرده‌اند، بیان شده است (صافی گلپایگانی، ص ۴۵ـ۸۳). ما در این مقاله، ابتدا به نقل روایت مورد استناد این نویسنده پرداخته و سپس شبهات و پاسخ آن را می‌آوریم.

الف) روایت تفسیر قمی

علی‌بن ابراهیم از امام صادق‌علیه‌السلام در موضوع معراج پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله چنین روایت کرده است:

حدّثني أبي، عن عمروبن سعيد الراشدي، عن ابن‌مسكان، عن ابی‌عبدالله‌علیه‌السلام قال: لما اسری برسول الله‌صلی‌الله‌علیه‌وآله إلی السماء، فاوحی الله إليه في عليعلیه‌السلام ما أوحی ما يشاء من شرفه و عظمه عند الله،ورد إلی البيت المعمور و جمع له النّبيّن فصَلُّوا خلفه، عرض في نفس رسول الله‌صلی‌الله‌علیه‌وآله من عظم ما أوحی إليه في عليعلیه‌السلام فانزل الله: ﴿فَإِن كُنتَ فِي شَكٍّ مِّمَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَؤُونَ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكَ﴾ (یونس (۱۰) / ۹۴) يعنی ألانبياء؛ فقد أنزلنا عليهم في كتبهم من فضله ما أنزلنا في كتابك ﴿لَقَدْ جَاءكَ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلاَ تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ وَ لاَ تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُواْ بِآيَاتِ اللّهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (یونس (۱۰) / ۹۴) **فقال الصادقعلیه‌السلام: فوالله ما شك و ما سأل.**

(قمی، التفسیر، ۳۱۷/۱)

پدرم ابراهیم‌بن هاشم از عمروبن سعید راشدی از ابن‌مسکان از امام صادق‌علیه‌السلام روایت کند که فرمود: چون رسول خدا‌صلی‌الله‌علیه‌وآله را شبانه به آسمان بردند و خداوند در شرف و عظمت علی‌علیه‌السلام هرچه که خواست بر او وحی کرد و پیامبر به بیت المعمور وارد شد و انبیاء نزد او گرد آمده و پشت سر او نماز خواندند، عظمت وحی الاهی در شأن علی‌علیه‌السلام در نفس پیامبر‌صلی‌الله‌علیه‌وآله خطور کرد؛ آنگاه این آیه نازل شد: ﴿اگر در آنچه بر تو فروفرستاده شده در شکّی، از پیشینیان خود که کتاب را می‌خواندند ـ یعنی انبیاء ـ بپرس﴾ که ما

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

آنچه در فضل او بر انبیاء پیشین وحی کرده‌ایم، بر تو نیز همان را وحی کردیم. ﴿حق از جانب پروردگارت به نزد تو آمد، پس در زمرهٔ شکّ کنندگان مباش، و از کسانی مباش که آیات خدا را تکذیب کردند که در آن صورت، از زیانکاران خواهی شد) امام صادق علیه‌السلام فرمود: به خدا سوگند، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نه شکّ کرد و نه پرسید.

شبهات

۱. عصمت

براشر در نوشتهٔ خود ادّعا می‌کند یکی از مشکلاتی که در تفسیر این آیه گریبانگیر شیعه و سنّی شده، مسألهٔ عصمت پیامبر است. به نظر وی، واژهٔ عصمت به صورت واضح در تفسیر آیه به کار نرفته است، با این حال سخنان مفسّران از ابتدای قرن سوم آگاهی آنان نسبت به این موضوع را نشان می‌دهد. و این مفسّران، از شکّ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به وحی الاهی و سرزنش پیامبر توسط خداوند، سخن گفته‌اند. (براشر، ص ۲۲۷)

پاسخ:

مسألهٔ عصمت انبیاء و بطور خاص عصمت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از دیرباز مورد توجّه علمای امامیّه بوده و مطالب فراوانی در این خصوص، در کتابهای اعتقادی و متون تفسیری به ویژه ذیل آیات عتاب‌آمیز قرآن خطاب به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده است. مفسّران به عنوان یک اصل کلّی و مورد توافق، بر این نکته نظر دارند که چنانچه عتاب و سرزنشی هم از این آیات در مورد پیامبر برداشت شود، باید آن را حمل بر ترک اولی نمود. آیهٔ ۹۴ سورهٔ یونس نیز از جملهٔ همین آیات است و ذیل آن در تفاسیر امامیّه نکات مبسوطی در خصوص معنای شکّ و مفهوم مستفاد از آیه آمده است که به برخی از آنها اشاره می‌شود.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

سخن صاحب تفسیر مجمع البیان

در تفسیر ارزشمند مجمع البیان در توضیح این آیه، چند وجه ذکر شده است که که به ذکر خلاصه‌ای از آن اکتفا می‌کنیم.

وجه اوّل

صاحب مجمع البیان بر این نکته تأکید دارد که اکثر مفسّران ـ ازجمله حسن بصری، قتاده و سعیدبن جبیر ـ گفته‌اند و از امام صادق علیه السلام نیز چنین نقل شده است، به این مضمون که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نه شکّ کرد و نه پرسید و خطاب آیه عام بوده و تمامی مردم را شامل می‌شود؛ به این معنا که اگر شما مردم در شکّ هستید (از اهل کتاب) بپرسید. دلیل بر این مدّعا آنکه در آخر همین سوره، از زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین آمده که: «ای مردم! اگر نسبت به دین من شکّ دارید، من آنچه را شما غیر خدا می‌پرستید، نمی‌پرستم و خدایی را عبادت می‌کنم که جان شما را می‌گیرد.»[1] خداوند می‌فرماید که پیامبرش هرگز دچار شکّ نشده است و به این ترتیب، آیه چنین معنا می‌شود که: «ای مردم! اگر نسبت به آنچه بر شما از زبان پیامبرمان محمّد صلی الله علیه و آله نازل کردیم تردید دارید (از اهل کتابی که کتابهای انبیاء پیشین را خوانده‌اند) سؤال کنید (تا شکّ شما برطرف شود). طبرسی سپس ـ حتّی با فرض آنکه مخاطب آیه پیامبر صلی الله علیه و آله باشد ـ وجوهی را محتمل دانسته است که مطابق آن، باز نمی‌توان به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت شکّ و تردید روا داشت.

وجه دوم

به عقیدهٔ صاحب مجمع البیان، خطاب در این آیه ـ مانند آیهٔ ﴿**يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاء فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ**﴾ (طلاق (۶۵) / ۱) و آیات

۱. قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إن كُنتُمْ فی شَكٍّ مِن دِينی فَلا أَعْبُدُ الَّذينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ الله وَلكِنْ أعبُدُ اللهَ الَّذِی يَتَوَفَّاكُمْ وَ أمرِتُ أنْ أكُونَ مِنَ الْمُؤمِنين.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

مشابه دیگر[1] ـ متوجّه پیامبرﷺ است، امّا مطابق مثل مشهور عربی «**إیاك أعنی و اسمعی یا جاره**» مراد از آن عموم مسلمانان می‌باشد.[2]

وجه سوم

وجه دیگر آنکه خطاب به پیامبرﷺ در این آیه به جهت مبالغهٔ درکلام و تقریر و اِفهام باشد، نه از آن جهت که پیامبرﷺ در وحی الاهی تردید داشته است. مانند آنکه اربابی به بندهٔ خود بگوید: اگر بندهٔ من هستی حرف مرا اطاعت‌کن؛ یا فرزندی به پدر خود بگوید: اگر پدر من هستی، بر من مهربان باش؛ یا پدری به فرزند خویش بگوید: اگر فرزند من هستی به من نیکی‌کن. این مبالغه حتّی می‌تواند نسبت به امور محال هم بیان شود، مانند آنکه گویند: آسمان بر مرگ فلانی گریست، یعنی اگر قرار بود آسمان بر مرده‌ای بگرید، شایسته بود که بر او بگرید. لذا با این بیان، ترجمهٔ آیه چنین می‌شود که: (ای پیامبر!) اگر تو از شکّ کنندگان بودی و شکّ می‌کردی (اگرچه که چنین نیستی)، ازکسانی که پیش از توکتابهای آسمانی را می‌خواندند سؤال‌کن.[3]

---

۱. به عنوان مثال آیهٔ ﴿إمَّا یَبْلُغَنَّ عِندَكَ الْكِبَرَ أحَدُهُمَا أوْ كِلاهُمَا فَلا تَقُل لَهُمَا أفٍّ وَ لا تَنْهَرْهُمَا وَ قُل لَّهُمَا قَوْلاً كَرِیماً﴾ (اسراء / ۳۲) ظاهر خطاب متوجه پیامبر اکرمﷺ است، در حالی که پدر و مادر آن حضرت در زمان طفولیت ایشان از دنیا رفته بودند و هنگام نزول این آیه، پیامبر پدر و مادری نداشت تا پیر باشند و مشمول خطاب این آیه گردند. (قرائتی، ج ۵، ۲۵۰)

۲. به بیان دیگر، در واقع نکته‌ای که در این آیه بطور رمزوار بیان شده، در انتهای همین سوره به روشنی تمامی مردم را مورد خطاب قرار داده است که اگر شکّ دارید سؤال کنید. (مجلسی، ۵۸۲: ۱۷) همچنین در همین تفسیر علی‌بن ابراهیم ذیل آیهٔ ۱۰۶ سورهٔ یونس بر این نکته تأکید شده است که «مخاطب پیامبر است امّا معنا برای مردم» در بخش دیگر از این تفسیر همچنین آمده است: قوله (و لاتدع من دون الله ما لا ینفعك و لا یضرك فان فعلت فإنك إذا من الظالمین) فإنه مخاطبة للنّبی صلی الله علیه و آله و المعنی للناس (قمی، ج ۱، ص ۳۲۰) مشابه این بیان در موارد دیگری از تفسیر قمی هم آمده است و حتی در ضمن روایتی از امام صادقؑ به قاعدهٔ مشهور عربی «ایاك اعنی و اسمعی یا جاره» تصریح شده است، به این مضمون که: «به در می‌گویم تا دیوار بشنود». (قمی، ج ۲، ص ۱۴۹ و ۲۳۷)

۳. این وجه از آن باب جایز است که در واقع در آیه یک قضیهٔ شرطیه مطرح شده است و در اینگونه قضایا هیچ اشعاری به وقوع یا عدم وقوع شرط و جزا نیست و تنها بیان می‌شود که ماهیت شرط و جزا لازم و ملزوم یکدیگرند و وجود آیاتی در قرآن به این شکل، به جهت تقویت اطمینان‌خاطر و آرامش پیامبر و تقریر دلایل توحید و نبوت است. (مجلسی، ج ۱۷، ص ۵۸۳)

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

وجه چهارم

وجه دیگر آنکه همانند جریان سؤال حضرت ابراهیم از کیفیت زنده شدن مردگان، در این آیه نیز امر به سؤال از اهل کتاب، نه به دلیل تردید و شکّ پیامبر در وحی الاهی، بلکه برای زیاد شدن یقین و اطمینان قلبی ایشان باشد. طبرسی سپس این وجه را بعید دانسته به این دلیل که بیشتر اهل کتاب، منکر نبوّت پیامبر بودند و ایمان آوردن مؤمنان از اهل کتاب (افرادی چون عبدالله سلام، کعب الاحبار و تمیم داری) در مدینه واقع شده است، نه در مکّه که زمان نزول این سوره می‌باشد.

وجه پنجم

وجه دیگری که طبرسی ذکر می‌کند، توجّه به معنای اصلی «شکّ» است به معنای «ضیق» و تنگنا. به عبارت دیگر، در این آیه خطاب به پیامبرﷺ است که اگر به واسطهٔ اذیّت و آزارهای قوم خود به تنگ آمده‌ای، از اهل کتاب بپرس که پیامبران آنها نیز، از سوی قومشان مورد آزار بودند و بر آن صبر کردند.[1] (طبرسی، ج ۳، ص ۱۳۴ـ۱۳۳)

نظر قرطبی

همین معنا را قرطبی هم مورد اشاره قرار داده و می‌گوید:

و قیل: الشكّ ضيق الصدر؛ أي: إن ضاق صدرك بكفر هؤلاء فاصبر، و اسأل الّذين يَقرَؤونَ الكتابَ من قبلك، يخبروك صَبر الأنبياء من قبلك على اذى قومهم و كَيْفَ عَاقِبَةُ أمرهم. و الشك في اللغَةِ اصله الضيق؛ يقال: شك الثوب أي ضمه بخلال حتّى يصير كالوعاء. و كذلك السفره تمد علائقها حتّى

۱. در واقع به این بیان، آیه را می‌توان نوعی دلداری و دلجویی خدا نسبت به پیامبر دانست، نه آنکه بنا بر پندار نویسندهٔ یهودی گفته شود که پیامبر نسبت به وحی الاهی شکّ کرده و آیه در صدد سرزنش و توبیخ ایشان است.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

تنقبض؛ فالشكّ يقبض الصدر و يضمه حتّى يضيق.» (قرطبی، المجلد الرابع، ۲۴۴)

*وگفته شده شکّ عبارت است از تنگ شدن سینه؛ یعنی: اگر از کفر این گروه سینه‌ات به تنگ آمده است، صبر کن. و از کسانی سؤال کن که قبل از تو کتابهای آسمانی داشتند تا تو را به صبر انبیاء خود بر آزار قومشان و چگونگی عاقبت کار آنها خبر دهند. گفته شده: «**شك الثوب**» یعنی بخشی از آن را با سوزن به بخش دیگر منضم کرد تا مانند ظرفی شد. همچنین است سفره‌ای که گره‌های آن را محکم بکشند تا تنگ شود. و شکّ نیز این‌گونه است که گویا اطراف سینه را جمع و آن را تنگ می‌کند.*

نظر علّامه طباطبایی

صاحب المیزان نیز در توضیح وجه خطاب آیه و شکّ نکردن پیامبرﷺ در وحی الاهی چنین آورده که:

این قبیل مخاطبات، یک روش شایع و عرفی است و از باب کنایه و تأکید نسبت به دلایل فراوان امری، به کسی که نسبت به آن یقین دارد گفته می‌شود اگر هنوز شکّ داری، دلیل دیگری نیز برای این مطلب وجود دارد، تا کثرت دلایل را برساند. لذا در آیهٔ شریفه نیز مقصود آن است که علاوه بر دلایل فراوان عقلی نسبت به حقانیت وحی الاهی و معارف بیان شده در این سوره (سورهٔ یونس) *دلیل دیگر اهل کتاب هستند که در کتب آسمانی آنها نیز همین معارف از توحید و نبوت و معاد و ارسال رسولان وجود داشته است. و این چیزی نیست که اهل کتاب آن را انکار کنند، گرچه نشانه‌های نبوّت پیامبرﷺ در کتب خود را منکر می‌شدند.»* (طباطبایی، ج ۱۰، ص ۱۱۸ـ۱۱۷)

دیگر اقوال

در «التیسیر فی احادیث التفسیر» در این‌باره چنین آمده است:

الخطاب في هذه الاية ليس موجهاً إلى الرسول الاعظمﷺ، ولو على وجه

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

الفرض و التقدير اذ لا يتصوّر في حقّ الرسول ﷺ أي شك أو افتراء أو تكذيب. و لذلك لما نزلت هذه الاية، قال رسول الله ﷺ «لا أشك و لا أسأل» كما روى ذلك قتادهبن دعامه. و إنما الخطاب موجه إلى من يتصور فيه الشك و الافتراء و التكذيب من المشركين و المنافقين و ضعفاء الايمان. و موجه كذلك إلى عامة اليهود و النصارى من اهل الكتاب الذين يجد احبارهم و رهبانهم وصف الرسالة و الرسول مكتوباً عندهم في التوراة و الإنجيل. و هؤلاء امّا ان يكون في شكّهم تلقائياً صادراً عن مجرد الجهل، فهم مدعوون بهذا الخطاب إلى سؤال اهل العلم و استفسارهم حتّى يزول شكهم على حد قوله تعالى فى آيَةٍ أخرى ﴿فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ﴾ (أنبياء/۷)؛ **و إما ان يكون شكّهم صادراً عن تعمّد الإنكار و الإصرار، فيكون الخطاب موجّهاً إليهم على وجه الزجر و التقريع، لانهم يجادلون في أمر ثابت، لا محلّ فيه للجدل و المرادغة ﴿قُلْ مَا كُنتُ بِدْعًا مِّنْ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِى مَا يُفْعَلُ بِى وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ﴾** (أحقاف (۴۶) / ۹) (مکی الناصری، ۸۶ـ۸۵)

خطاب این آیه حتّی به صورت فرضی یا تقدیری، نمی‌تواند متوجّه پیامبر ﷺ باشد، زیرا هیچگونه شکّ و تهمت و دروغ پنداشتن وحی الاهی در مورد ایشان متصوّر نیست. به همین دلیل هنگامی که این آیه نازل شد ـ همان‌گونه که قتادهبن دعامه روایت کرده است ـ ایشان فرمودند: «به خدا سوگند نه شکّ می‌کنم و نه می‌پرسم». خطاب این آیه با کسانی است که شکّ در موردشان قابل تصور باشد، افرادی از قبیل مشرکان و منافقان و افراد ضعیف الایمان و نیز عموم اهل کتاب از یهود و نصاری، که علما و دانشمندان و راهبان آنها اوصاف رسالت پیامبر ﷺ و ویژگی‌های آن حضرت را در تورات و انجیل خوانده بودند. لذا شکّ افراد عادی یهود و نصاری یا ناشی از صرف جهل است که خداوند با این آیه آنها را امر به سؤال

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

و استفسار کرده است تا شکّ آنها برطرف شود مانند این آیه که خطاب به آنها می‌فرماید: «اگر نمی‌دانید از اهل ذکر سؤال کنید»؛ و یا اینکه شکّ آنها از روی عمد و انکار و اصرار بر آن است که در این حالت، خطاب آیه به آنها به جهت بازداشتن ایشان از این شکّ و تسلیم شدن آنها در برابر حق است؛ زیرا آنها در مورد امر ثابت شده‌ای که جای بحث و جدل ندارد، به مجادله برخاسته‌اند (از این‌رو خدا به پیامبرش می‌فرماید:) «به آنها بگو من پیامبر تازه‌ای نیستم» یعنی من نیز همانند انبیاء گذشته پیامبری بیش نیستم.

همچنین از ابن‌عباس نیز در توضیح این آیه چنین نقل شده که گفت:

فلم یسأل النبیّ ﷺ و لم یکن بذلك شاکاً، إنما اراد الله بما قال قومه.

(فیروزآبادی، ص ۲۱۹)

پیامبر ﷺ در این مورد سؤالی نپرسید و نسبت به وحی الاهی تردیدی نداشت، خداوند در این آیه، فقط قوم ایشان را اراده کرده است.

صابونی در صفوة التفاسیر گوید:

هذا علی سبیل الفرض و التقدیر، ای ان فرض انك شککت فاسأل، قال ابن‌عباس: لم یشكّ النبیّ ﷺ و لم یسأل. (صابونی، ج ۱، ۵۹۷)

این خطاب به صورت فرض و تقدیر آمده، یعنی فرض کنیم که تو شکّ کرده باشی پس از اهل کتاب سؤال کن. ابن‌عبّاس گفته است که پیامبر ﷺ نه شکّ کرد و نه سؤالی پرسید». این سخن ابن‌عباس در درّ المنثور هم با این عبارت آمده که پیامبر فرمود: «لا أشكّ و لا أسأل» نه شکّ دارم و نه سؤال می‌کنم.

درکتاب «تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة» ذیل آیهٔ مذکور و در توضیح آن چنین آمده است:

هذا مثل قوله تعالی ﴿وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رُّسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِن دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ﴾ (زخرف (۴۳) / ۴۵). **و معنی «عرض فی قلب رسول الله ﷺ» ای: خطر علی باله عظم ما اوحی الله الیه في علی و فضله. و لم یکن**

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

عنده في ذلك شكّ لأنّ فضل علی علیه‌السلام من فضله الذی فضل علی الخلق اجمعین. و لأجل ذلك قال صلی‌الله‌علیه‌وآله: «یا علی ما عرف الله إلاّ أنا و أنت و لا عرفنی إلاّ الله و أنت و لا عرفك إلاّ الله و أنا» یعنی حقیقة المعرفة. و فضل کل منهما علی قدر معرفته بالله الذی لا یعرف و لا یعلم فضلهما إلاّ هو سبحانه و تعالی. و من یکن هذا قوله، کیف یکون عنده في فضله شکٌ؟ و إنما قال هذا القول للشاکّ من أمّته فی فضل علی علیه‌السلام لینتبه الغافل و یقول: «إذا کان هذا قول الله عزوجل لِنَبِیّه ـ و هو غیر شاك في فضل وصیه ـ فکیف حال الشاك؟» نعوذ بالله منه و من الشیطان الرجیم. و من اجل ذلك قال ابوعبدالله علیه‌السلام: «ما شکّ رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و لا سأل» أي الأنبیاء علیهم‌السلام.

(استرآبادی، ۲۲۷ـ۲۲۶)

این مانند آن سخن خدای تعالی است که می‌فرماید: «و از رسولانی که قبل از تو فرستادیم سؤال کن، آیا برای آنها غیر از رحمن، خدای دیگری برای پرستش قرار دادیم؟» و عبارت «**عرض في قلب رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله**» *یعنی عظمت وحی الاهی دربارهٔ علی علیه‌السلام در نفس ایشان خطور کرد و هیچ شکّی هم نسبت به آن نداشت، زیرا فضل علی علیه‌السلام نیز همانند پیامبر، برتری بر کلّ مخلوقات بود. به همین دلیل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: «یا علی خدا را جز من و تو، کسی (آنچنان که باید) نشناخت، و مرا کسی جز تو و خدا نشناخت و تو را کسی جز من و خدا نشناخت» یعنی معرفت حقیقی پیدا نکرد؛ و فضل هر کدام به اندازهٔ معرفت آنها به خدایی است که جز او، آن دو ذات مقدّس را نشناسد و فضل آنها را نداند. و کسی که سخن او در مورد علی علیه‌السلام چنین باشد، چگونه می‌تواند در آن شکّ کرده باشد؟ و این سخن خدای تعالی که* «**و ان کنت في شك**» *فقط خطاب به افرادی از امّت پیامبر است که در فضل علی علیه‌السلام شکّ دارند و (خدا آنها را امر به سؤال از اهل کتاب نموده) تا آنکه غافل است از (خواب غفلت) برخاسته و بگوید: «اگر خداوند به نبیّ خود ـ که هیچ شکّی در فضل وصیّ خودش ندارد ـ اینگونه*

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

می‌گوید، پس حال کسی که شکّ دارد چگونه خواهد بود (و خدا با او چگونه برخورد خواهد کرد؟) ـ ما از شکّ و از شرّ شیطان به خدا پناه می‌بریم ـ از همین‌رو امام صادق علیه‌السلام فرمود: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نه شکّ کرد و نه از انبیاء در این خصوص سؤالی پرسید.»

۲ـ حسادت

به باور براشر، آنچه بیشتر از همه در روایت معراج مشکل‌زا است، انتساب ضعف به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است به طوری که وی نه تنها در مورد سخنان خدا شکّ کرده است، بلکه در پذیرش ستایشی که از امیرالمؤمنین علیه‌السلام شده نیز دچار مشکل شده و پس از دریافت وحی الاهی در شأن حضرت علی مرتضی علیه‌السلام به او حسادت می‌کند. همچنین با پی بردن به مقام والای جانشین خود، رنجیده و محزون می‌شود (**عرض في نفسه**). به نظر او مطابق این روایت، شخصیّت مؤسّس دین یعنی پیامبر توسط جانشین وی تنزل پیدا کرده است، به طوری که در مورد آنچه دربارهٔ علی برای او آشکار شده، شکّ می‌کند، آنگاه از سوی خدا توبیخ و سرزنش می‌شود. این جریان همانند داستانی در تورات است که با مضمونی مشابه دربارهٔ اندوهناکیِ موسی از مقام والای جانشینش نقل شده است. (براشر، ص ۲۳۰)

پاسخ:

توجّه به معنای لغوی «عرض في»

براشر با استشهاد به عبارت «**عرض فی نفسه**»، آن را دارای بار منفی دانسته و «شکّ» را فاعل «عرض» گرفته و روایت را چنین معنا کرده است که پیامبر بر اثر حسادت نسبت به موقعیّت جانشین خود یعنی امام علی علیه‌السلام نسبت به وحی الاهی دچار شکّ شد و این آیه در سرزنش و توبیخ پیامبر نازل شده است (همان، ص ۲۲۶). امّا در کتابهای لغت «عرض» چنین معنا شده است:

عَرَضَ، یَعرِض، عرضاً ای ظَهَرَ و بَدا و لَم یَدُم. «**عرض**» از باب **ضَرَبَ** یعنی ظاهر و

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

آشکار شد ولی ادامه نیافت. (لسان العرب) همچنین **«عرض في قلبك شيء» أي «ظهر و خطر في قلبك»**. (مجمع البحرين)

در واقع «عرض» فعلی لازم است و لذا در ترکیب و معنای عبارت گفته‌اند: **«عرض في نفس رسول الله ﷺ من عظم ما أوحى إليه في علي»**. با توجّه به این معنا می‌توان گفت که جار و مجرور **«من عظم»** در محلّ رفع و فاعل جمله است یعنی: عظمت آنچه که خدا در شأن علی علیه‌السلام فرو فرستاده بود، لحظه‌ای در نفس پیامبر ﷺ خطور کرد. به هیچ عنوان معنی شکّ در این عبارت نیست. نویسندهٔ محترم کلمهٔ «شک» را که در عبارت نیامده، فاعل «عرض» به حساب آورده، که به لحاظ ادبی وجهی ندارد و نادرست است؛ زیرا وقتی می‌توان کلمه‌ای را در تقدیر گرفت که در ارکان اصلی جمله حذفی صورت پذیرفته باشد و قاعدهٔ **«عدم التقدير اولى من التقدير»** قاعده‌ای مطرد و عام است. بنابراین وقتی می‌توان در ترجمهٔ حدیث چنین گفت که: عظمت وحی الاهی در شأن علی علیه‌السلام لحظه‌ای از ذهن پیامبر گذشت، دلیلی وجود ندارد تا بتوان از فاعل ظاهر (جار و مجرور «من عظم» که در محل رفع قرار گرفته) صرف‌نظر کنیم و کلمهٔ «شکّ» را که در عبارت نیامده است فاعل «عرض» بدانیم.

نظر علامهٔ مجلسی

نکتهٔ دیگر در تأیید اینکه «شکّ» نمی‌تواند فاعل باشد، آن است که اگر پیامبر نسبت به وحی الاهی دچار شکّ شود، دیگر از سایرین چه انتظاری می‌توان داشت که در نبوت پیامبر و اصل دعوت ایشان شکّ نکنند؟ ضمن آنکه چگونه ممکن است پیامبری که خود در وحی الاهی شکّ دارد، با سؤال از اهل کتاب ـ که بیشتر آنها کافر هستند و کتابهایشان نیز دچار تصحیف و تحریف شده است ـ به یقین رسیده و شکّ وی برطرف شود؟ (مجلسی، ج ۱۷، ص۵۸۳ـ۵۸۲)

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

لزوم توجّه به دیگر احادیث و سیرهٔ پیامبرﷺ

همچنین باید گفت اساساً وجهی برای حسادت پیامبرﷺ نسبت به امام علی‌علیه‌السلام وجود ندارد؛ زیرا از ابتدای بعثت و آغاز دعوت علنی پیامبر اکرمﷺ همواره و در مواضع مختلف، جانشینی امام علی‌علیه‌السلام و فضیلت ایشان را به مردم گوشزد می‌نمود و هیچگاه سخنی از برتری امام علی‌علیه‌السلام بر پیامبرﷺ نبوده است. از جمله حدیث یوم الدار و نیز حدیث منزلت و یا حدیث «**أنا و علی أبوا هذه الأمة**» و موارد متعدّد دیگر، همه گواهی بر فضل امام علی‌علیه‌السلام نسبت به سایر مردم و جانشینی ایشان بعد از پیامبرﷺ است، ضمن آنکه مقام امامت، ادامهٔ مقام رسالت و تداوم‌بخش آن است. به عنوان نمونه به حدیثی اشاره می‌شود که پیامبرﷺ در فضیلت امام علی‌علیه‌السلام بیان فرموده‌اند و در یکی از متون اولیهٔ شیعه یعنی کتاب معانی الأخبار شیخ صدوق است:

عن سعیدبن جبیر عن عائشه قالت: قال رسول اللهﷺ علی سید العرب فقلت: یا رسول الله! ألست سید العرب؟ قالﷺ: أنا سید ولد آدم و علی سید العرب. قلت: و ما السید؟ قالﷺ: من افترضت طاعته کما افترضت طاعتی. (معانی الأخبار، صدوق، ۱۰۳)

از عایشه نقل شده است که گفت: پیامبرﷺ فرمودند: علی‌علیه‌السلام سید العرب است. گفتم: مگر شما سید العرب نیستید؟ فرمود: من سید فرزندان آدم هستم و علی سید العرب است. گفتم: منظور از سید چیست؟ فرمود: کسی که اطاعت او همچون اطاعت من واجب شده است.

عرضهٔ حدیث به قرآن

پاسخ دیگر به این شبهه مخالفت صریح آن با آیات قرآن است که پیامبرﷺ را دارای «خلق عظیم» توصیف نموده و می‌فرماید: ﴿**وَإِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ**﴾ (نساء (۴) : ۶۸) چگونه ممکن است وصف حسادت را به پیامبری نسبت دهیم که از شخصیّتی

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

آسمانی و الاهی برخوردار است، در حالی که تصوّر ذرّه‌ای از آن در مورد افراد عادی، منقصتی آشکار برای آنان به شمار می‌آید؟ لذا مطابق معیارهای شناخت احادیث صحیح از سقیم، اگر حدیثی با قرآن تعارض داشته باشد، آن را رهاکرده و به آن استناد نمی‌کنیم. در این حدیث به صراحت از حسادت سخن نرفته، امّا بر فرض که چنین بود، به دلیل تعارض آن با آیات قرآن قابل اعتنا نمی‌بود.

۳ـ تحریف

براشر درگفتار خود، این شبهه را القاء می‌کند که امامیه در طی زمان به تحریف و دستکاری متون اصلی خود پرداخته و آنها را با معتقدات خویش همسو کرده‌اند. وی بر این باور است که مقایسهٔ متن روایات ذیل آیهٔ ۹۴ سورهٔ یونس در سه تفسیر قمی، فرات و عیاشی، نشان از آن دارد که تمامی این روایات، از یک روایت واحد اخذ شده‌اند و هر مفسّر به طرزی متفاوت آن را دستکاری کرده است. به ادّعای وی، عیاشی و فرات با اصلاح این روایت سعی کرده‌اند تا مشکلات آن را برطرف کرده و جلوه‌ای مشروع به آن ببخشند، درحالی که قمی از اصلاح و سانسورکردن آن چشم پوشیده است. ممکن است وجود این روایات در تفسیر قمی، نشاندهندهٔ این موضوع باشد که این روایت، حداقل در برهه‌ای از زمان در برخی محافل شیعه قابل قبول بوده است. (براشر، ۲۳۱) به نظر براشر، قسمت پایانی روایت که: «قسم به خدا پیامبر نه پرسید و نه شکّ کرد» تلاشی است که بعدها برای همسوکردن این روایت با عقیدهٔ متداول امامیه صورت گرفته و به آن افزوده شده است. (همان، ۲۳۰)

پاسخ:

وجود روایات مشابه درکتب اهل سنّت

دلیل اصلی مدّعای براشر که شیعیان، این روایت را در طول زمان دستکاری کرده‌اند، بخش انتهایی روایت یعنی سخن امام صادق علیه السلام است که فرموده‌اند: «**والله ما شکّ و ما سأل**»، حال آنکه مشابه این بخش از روایت درکتب اهل سنت هم

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

وجود دارد. قرطبی درکتاب «الجامع لاحکام القرآن» وجوه مختلف معنای این آیه را بیان می‌دارد و اشاره می‌کند که وجه اصلی این‌گونه خطابات، بیان نکته‌ای به مخاطب به منظور تفهیم آن به دیگری است و این روش رایج سخنوری فصیحانه است؛ سپس به نقل از حسین‌بن فاضل می‌گوید:

استعمال حرف فاء به همراه حرف شرط، نه موجب انجام فعل است و نه تثبیت آن را می‌رساند، به دلیل آنکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول این آیه فرمود: **«والله لا أشکّ.»** (قرطبی، ص ۲۴۴)

وجود روایات مشابه در متون اوّلیّهٔ شیعهٔ امامیّه

اگر مطابق مدّعای نویسندهٔ مذکور، متون اوّلیّهٔ شیعهٔ امامیّه درگذر زمان پالایش شده و باورهای کنونی شکل گرفته است، باید مشابه روایت معراج مذکور در تفسیر عیاشی نیز آمده باشد یا دست‌کم بخشهایی از مضامین آن به شکل دیگری وجود داشته باشد. امّا با مراجعه به تفسیر عیاشی ذیل آیهٔ ۹۴ یونس، اثری از روایت یادشده نیست و تنها دو روایت با مضمون تاکید بر عدم شکّ پیامبر نسبت به وحی الاهی آمده است (عیاشی، ج۲، ۱۳۷ـ۱۳۶) ما متن آنها را به نقل از کتاب علل الشرایع صدوق می‌آوریم که آن هم، از جملهٔ کتب اوّلیّهٔ امامیّه است.

در این کتاب باب ۱۰۷ ذیل عنوان: **«العلة الّتی من اجلها قال الله عزوجل لنبیه: ﴿فَإِن كُنتَ فِي شَكٍّ مِّمَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَؤُونَ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكَ﴾** (یونس (۱۰) / ۹۴) دو روایت آمده است:

حدیث اوّل

عن محمّدبن سعید الاذخری و کان ممن یصحب موسی‌بن محمّدبن علی الرضا علیه السلام أن موسی أخبره أن یحیی‌بن اکثم کتب الیه یسأله عن مسائل فیها: «و اخبرنی عن قول الله عز و جل ﴿فَإِن كُنتَ فِي شَكٍّ مِّمَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَؤُونَ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكَ﴾ (همان) **مَنِ المخاطب بالآیه؟ فإن**

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

كان المخاطب به النبی ﷺ أليس قد شكّ فيما أنزل الله عزوجل اليه؟ و إن كان المخاطب به غيره فعلى غيره إذاً أنزل الكتاب؟

قال موسى: فسألت أخى علىبن محمد عليه السلام عن ذلك ، قال: أما قوله ﴿فَإِن كُنتَ فِي شَكٍّ مِّمَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَؤُونَ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكَ﴾ (همان) **فإن المخاطب بذلك رسول الله ﷺ و لم يك في شك ممّا أنزل الله عزوجل، ولكن قالت الجهلة: كيف لا يبعث إلينا نبيّاً من الملائكة ليفرق بينه و بين غيره في الإستغناء عن المأكل و المشرب و المشى في الأسواق،**

فاوحى الله عزوجل إلى نبيه ﷺ: فاسئل الذين يقرؤون الكتاب من قبلك بمحضر من الجهلة؛ هل بعث الله رسولاً قبلك إلّا و هو يأكل الطعام و يمشى في الأسواق و لك بهم اسوة، و إنما قال: «و إن كنت في شك» و لم يكن، ولكن ليتفهم كما قال له عليه السلام: ﴿فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءكُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءكُمْ وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَةَ اللّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾ (آل عمران (۳) / ۶۱) **و لو قال: تَعَالَوا نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَةَ اللّـهِ عَـليكم لم يكـونوا يجـيبون المباهلة،**

و قد عرف الله أن نبيه صلى الله عليه و آله مؤدٍّ عنه رسالته و ما هو من الكاذبين، و كذلك عرف النبی ﷺ أنه صادق فيما يـقول، ولكـن احب أن ينصف من نفسه. (صدوق، ۴۴۲ـ۴۳۸)

شیخ صدوق به اسناد خود از موسی (مبرقع) فرزند امام جواد علیه السلام روایت کرده که یحییبن اکثم ضمن مجموعه پرسش‌هایی که برای وی فرستاده بود، دربارهٔ تأویل این آیه پرسیده بود که **«فان كنت فی شك فاسأل...»** *و مخاطب حقیقی آن کیست و گفته بود که اگر مخاطب پیامبر باشد، آیا نه مگر به معنای شکّ ایشان در وحی الاهی نازل شده است؟ و اگر مخاطب دیگری غیر از ایشان باشد، مگر قرآن بر دیگری نازل شده تا مخاطب را*

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

هم شخص دیگری بدانیم؟
موسی گوید: من این سؤال را با برادرم امام هادی علیه‌السلام در میان گذاشتم. فرمود: مخاطب این آیه پیامبر است، ولی آن حضرت در وحی الاهی تردید نداشت، بلکه جاهلان می‌گفتند: چگونه است که خدا ملکی را به عنوان پیامبر برای ما نمی‌فرستد تا همانند ما، نیازی به آب و غذا و رفتن به کوچه و بازار نداشته باشد؟ اینجا است که خداوند این آیه را بر پیامبر نازل فرمود تا آن حضرت در حضور آن جاهلان، از اهل کتاب در این خصوص بپرسد که آیا در امم گذشته سابقه داشته است که خداوند، پیامبری از جنس ملائکه با ویژگی‌های مذکور برای بشر بفرستد تا برای تو نیز الگو باشند؟
لذا خداوند فرمود: «**فان كنت في شك**» در حالی که شکّی در کار نبوده و این سخن، تنها به منظور تفهیم به جاهلان بیان شده است. (این سبک خطاب) همانند آیهٔ مباهله است که در آن به منظور رعایت جانب انصاف، از زبان پیامبر به مخاطبان گفته می‌شود که برای مباهله حاضر شوند تا لعنت خدا بر آنکه دروغ می‌گوید قرار گیرد.
این در حالی است که اگر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمود: «بیایید مباهله کنیم تا لعنت خدا مشمول شما گردد»، آنها هرگز برای این کار حاضر نمی‌شدند. خداوند به صدق پیامبرش آگاهی دارد، و می‌داند که او رسالتش را ادا می‌کند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز به راستیِ خود و آنچه می‌گوید، یقین دارد؛ ولی تنها به منظور رعایت جانب انصاف، این‌گونه مورد خطاب قرار گرفته است.

حدیث دوم

عن ابراهیم‌بن عمیر رفعه إلى أحدهما في قول الله عزوجل لنبيه صلی‌الله‌علیه‌وآله ﴿فَإِن كُنتَ فِي شَكٍّ مِّمَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَؤُونَ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكَ﴾ (یونس (۱۰) / ۹۴) **قال: قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: لا أشكّ و لا أسأل.** (همان)
از ابراهیم‌بن عمیر مرفوعاً از یکی از صادقین (امام باقر یا امام صادق) علیهما‌السلام روایت شده که در توضیح این آیه فرمود: پیامبر بعد از این آیه فرمود: نه شکّ می‌کنم و نه سؤال می‌پرسم.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

یک پاسخ کلّی بر این سه شبهه

لزوم بررسی سندی و متنی روایات

باید گفت: کتب روایات به تهذیب، حفظ، ترویج و تبیین روایات عصر خود پرداخته‌اند و بدین روی، خدمت شایانی انجام داده‌اند، امّا باب وارسی و نقد و بررسیِ متن و سند این روایات همواره بر روی عالمان بعدی گشوده است و هیچ یک از علمای اسلام به تمامی روایات مجموعه‌های حدیثی بدون تحقیق و بررسی و درایت در آنها، عمل نمی‌کنند، چنان‌که در این کتاب‌ها بعضاً احادیث متعارض هم وجود دارد، که محدّثان و فقها در حلّ تعارض آنها می‌کوشند. مثلاً در همین کتاب تفسیر علی‌بن ابراهیم، روایات دیگری آمده است که برخلاف روایت مورد استناد براشر، بر عصمت پیامبرﷺ دلالت دارد، از جمله دو روایت زیر:

﴿**فإما ينزغنك من الشيطان نزغ فاستعذ بالله**﴾ (فصلت (۴۱) / ۳۶) **أي: ان عرض بقلبك نزغ من الشيطان فاستعذ بالله، فالمخاطبة لرسول الله**ﷺ **و المعنى للناس.** (قمی، ۲/۲۳۷)

اگر وسوسه‌ای از شیطان به تو رسید از آن به خدا پناه ببر. در این آیه، روی خطاب با پیامبر است امّا معنای آن برای مردم می‌باشد.

عن عمربن يزيد بياع السابری قال: قلت لأبی عبداللهؑ**: قول الله تعالى في كتابه: ﴿ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تأخر﴾** (فتح (۴۸) / ۲) **قال: ما كان له من ذنب و لا همّ بذنب، ولكن الله حمله ذنوب شيعته، ثمّ غفرها له.** (قمی، ۲/۲۹۰)

علی‌بن ابراهیم به سندش از عمربن یزید بیاع سابری چنین روایت کرده است که وی گفت: از امام صادقؑ *در مورد این آیه از قرآن* ﴿**ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تأخر**﴾ (فتح (۴۸) / ۲) *پرسیدم. فرمود: نه گناهی بر پیامبر بوده است و نه گناهی داشته است، بلکه خداوند در این آیه گناهان پیروانش را بر او حمل کرده و سپس آنها را آمرزیده است.*

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

ب) روایت تفسیر عیاشی

عن المفضل‌بن محمّد الجعفی قال: سألت اباعبدالله علیه السلام عن قول الله عزوجل: ﴿كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِّئَةُ حَبَّةٍ وَاللّهُ يُضَاعِفُ لِمَن يَشَاءُ وَاللّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (بقره (۲) / ۲۶۱) **قال: الحبة فاطمة، و السبع السنابل سبعة من ولدها، سابعهم قائمهم. قلت: الحسن؟ قال: إن الحسن إمامٌ من الله مفترض طاعته، ولكن ليس من السنابل السبعة أولهم الحسين و آخرهم القائم. قلت: قوله ﴿فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِّئَةُ حَبَّةٍ﴾ فقال: يولد الرجل[1] منهم فی الكوفة مائة من صلبه، و ليس ذاك إلا هؤلاء السبعة.** (عیاشی، ج ۱، ص ۱۶۷)

مفضل‌بن محمّد جعفی گوید: از امام صادق علیه السلام در باب تأویل کلام خدای تعالی **﴿كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ﴾** *پرسیدم. فرمود: «حبه» فاطمه علیها السلام است و «هفت خوشه» هفت تن از فرزندان اوست که هفتمین آنها قائم ایشان است. گفتم: پس حسن چه؟ فرمود: حسن علیه السلام از ناحیهٔ خدای تعالی امام مفترض الطاعة است، ولی از خوشه‌های هفتگانه نیست. نخستین آنان حسین علیه السلام و آخرین ایشان قائم است. گفتم: معنای* **«في كلّ سنبلة مائة حبّة»** *چیست؟ فرمود: از صلب مردی از ایشان در کوفه صد تن متولد می‌شود، امّا هیچکدام از آنان خوشه‌های هفتگانه نیستند.*

سخن براشر

براشر اشاره می‌کند که در تفسیر عیاشی، تنها در دو روایت در مورد تعداد ائمّهٔ شیعه سخن به میان آمده است، یکی روایتی به نقل از سلیم‌بن قیس از اصحاب معروف امام علی علیه السلام که در آن به وجود دوازده امام اشاره شده است و دیگری روایت فوق، پس می‌گوید:

امّا مشکلات روایت خوشه‌های گندم که در این تفسیر یافت می‌شود و

۱. ظاهراً «یولد للرجل» صحیح است و ما نیز در ترجمه به همین صورت آن را ترجمه کرده‌ایم.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

تعداد ائمه را هفت تن ذکر می‌کند، فراتر از اختلاف در تعداد ائمّه است. این روایت سه مشکل ایجاد می‌کند: اوّل آنکه مطابق این روایت، خط امامت با علی آغاز نمی‌شود. دوم آنکه حسن علیه‌السلام پسر بزرگ علی، اگرچه به عنوان امامی یاد شده که باید از وی اطاعت کرد امّا خوشهٔ گندم به حساب نیامده، خوشه‌هایی که نخستین آنها حسین است. چگونه باید فرق یک امام مفترض الطاعة و یک سنبل را فهمید؟ اشکال سوم آنکه: چگونه می‌توان وجود روایتی را در آثار شیعهٔ دوازده امامی تفسیر کرد که در آن فقط از هفت امام یاد شده و تأکید می‌کند که آخرین‌شان قائم است؟» (براشر، ص ۲۳۳)

پاسخها

نخستین امام

همهٔ فرقه‌های شیعه اعمّ از کیسانیه، زیدیه، اسماعیلیه، فطحیه، ناووسیه و اثناعشریه متفق‌اند که علی علیه‌السلام ابوالائمّه و امام اوّل شیعیان است. لذا این سخن که «روایت خوشه‌های گندم، نافی آغاز امامت با امام علی علیه‌السلام است» سخنی ناصواب و گزافه است. روایت مذکور به هیچ عنوان بر مدّعای وی دلالت ندارد. اساساً موضوع روایت، بحث امامت نیست و تنها برخی ائمّه را خوشه می‌داند که می‌تواند بیانگر ویژگی آنها باشد.

باید بر این نکته افزود روایات متعددی که در همین تفسیر عیاشی ذکر شده و می‌رساند که امامت با امام علی علیه‌السلام آغاز می‌شود. از جمله روایتهایی که ذیل آیات ولایت، اولوالامر و... آمده است. به عنوان نمونه ذیل آیهٔ ﴿**الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا**﴾ (مائده (۵) / ۳) آمده است:

عن جعفربن محمّد الخزاعی عن ابیه قال: سمعت اباعبدالله علیه‌السلام یقول: لما نزل رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله عرفات یوم الجمعة أتاه جبرئیل فقال له: یا محمّد! إن الله یقرؤك السلام و یقول لك: قل لأمتك: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ـ بولایه

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

علی‌بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام ـ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا.

(عیاشی، ص ۳۲۲)

جعفربن محمّد خزاعی از پدرش روایت کرده که گفت: شنیدم امام صادق‌علیه‌السلام فرمود: هنگامی که رسول خدا‌صلی‌الله‌علیه‌وآله روز جمعه وارد عرفات شد جبرئیل نزد ایشان آمده و گفت: ای محمد! پروردگارت به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: به امّت خود بگو که امروز دین شما را به واسطهٔ ولایت علی‌بن ابی‌طالب کامل کردم، نعمت خویش را بر شما تمام گردانیدم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد.

همچنین عیاشی روایت می‌کند:

عن سلیم‌بن قیس الهلالی قال: سمعت أمیر المؤمنین‌علیه‌السلام یقول: ما نزلت آیة علی رسول الله‌صلی‌الله‌علیه‌وآله إلّا أقرأنیها و املأها علی، فاکتبها بخطی، و علّمنی تأویلها و تفسیرها و ناسخها و منسوخها و محکمها و متشابهها، و دعا الله لي أن یعلّمنی فهمها و حفظها، فما نسیت آیة من کتاب الله و لا علماً أملاه علیّ، فکتبته منذ دعا لی بما دعا. و ما ترك شیئا علّمه الله من حلال و لا حرام و لا امر و لا نهی، کان أو لا یکون، من طاعة أو معصیة إلّا علّمنیه و حفظته، فلم أنس منه حرفا واحدا.

ثمّ وضع یده علی صدری و دعا الله أن یملأ قلبی علما و فهما و حکمة و نورا لم أنس شیئا، و لم یفتنی شئ لم اکتبه.

فقلت: یا رسول الله! أو تخوّفت علیّ النسیان فیما بعد؟

فقال: لست أتخوف علیك نسیانا و لا جهلا، و قد أخبرنی ربی انه قد استجاب لی فیك و فی شرکائك الذین یکونون من بعدك.

فقلت: یا رسول الله! و مَن شرکائی مِن بعدی؟ قال: الذین قرنهم الله بنفسه و بی، فقال: الأوصیاء منی إلی أن یردوا علیّ الحوض، کلهم هادٍ مهتد،

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

لا یضرّهم من خذلهم، هم مع القرآن و القرآن معهم، لا یفارقهم و لا یفارقونه، بهم تنصر أمتی و بهم یمطرون، و بهم یدفع عنهم و بهم استجاب دعائهم.

فقلت: یا رسول الله! سمّهم لی.

فقال: ابنی هذا ـ و وضع یده علی رأس الحسن علیه السلام ـ، ثمّ ابنی هذا ـ و وضع یده علی رأس الحسین علیه السلام ـ، ثمّ ابن له یقال له علی، وسیولد فی حیوتك فاقرأه منّی السلام، تکملة اثنی عشر من ولد محمّد.

فقلت له: بابی أنت [و أمی] فسمّهم لی، فسماهم رجلا رجلا. فیهم و الله یا أخی بنی هلال، مهدیّ أمّة محمّد صلی الله علیه و آله، الذی یملأ الأرض قسطاً و عدلاً کما مُلئت جوراً و ظلماً. و الله انی لأعرف من یبایعه بین الرکن و المقام، و أعرف أسماء آبائهم و قبائلهم. (عیاشی، ج ۱، ۱۵ـ۱۴ و نیز همان، ۲۵۴ـ۲۵۳)

نیز باید دانست که عدد دوازده امام در شیعه امامیّه ـ که نخستینِ آنها امام علی علیه السلام است، طبق روایات فریقین، امری متواتر، قطعی و مسلم است. لذا اخبار مخالف این امر مسلم، اگر به وجه صحیحی قابل تأویل نباشند، هیچ‌گونه حجّیّتی نخواهند داشت، و با ذکر دو شاهد، نمی‌توان تعداد فراوان روایات مخالف آن را ـ که همگی بر دوازده تن بودن ائمّه دلالت دارند ـ کنار گذاشت.[1]

خارج بودن امام حسن علیه السلام از شمار خوشه‌ها

در این روایت، سخن از حصر تعداد ائمّه به هفت نفر نیست تا گفته شود براساس

۱. رک: صافی گلپایگانی، ص ۸۳ـ۴۵ ؛ ری‌شهری، اهل البیت فی الکتاب و السنه، ص ۸۴ـ۸۱. در این منابع، روایاتی ازجمله حدیث جابر به نقل از مصادر شیعه و سنی آمده است که تصریح به نام ائمه دوازده‌گانه داشته و اوّلین امام علی علیه السلام و آخرین آنها مهدی قائم علیه السلام ذکر شده است. نیز رجوع شود: محمّدی ری‌شهری، دانشنامه امیرالمؤمنین علیه السلام بر پایه قرآن و حدیث و تاریخ، مسعودی، عبدالهادی (مترجم)، ج ۲، ص ۵۳ـ۴۶، حدیث دوازده جانشین، درباره احادیثی که بر امامت علی علیه السلام پس از پیامبر دلالت دارند. همچنین رجوع شود: همان منبع، فصل ششم، احادیث امامی، ص ۱۸۵ـ۱۷۳.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

آن، امام حسن علیه‌السلام از شمار ائمّه بیرون دانسته شده است و آن را اشکال روایت و یا از عقاید اولیهٔ امامیه بدانیم که به تدریج اصلاح شده است. همچنین همانگونه که گذشت، برای آیات قرآن چهار وجه در نظر گرفته می‌شود نص، ظاهر، مجمل و مؤول آنچه در برخی روایات، از جمله روایت مذکور ذیل آیات قرآنی می‌آید، معنای تأویلی آیه است.

بعلاوه در تفسیر و تأویل آیات قرآن قاعده‌ای به نام «جری و تطبیق» وجود دارد، به این معناکه روایات تفسیری که ذیل برخی آیات نقل شده و مصادیقی را برای آن آیه نام می‌برد، به هیچ عنوان حصر آیه در آن مصادیق را نمی‌رساند، بلکه از جهتی خاصّ نمونه‌هایی برشمرده می‌شود. به آیهٔ ﴿**إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِندَ اللّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ**﴾ (توبه (۹) / ۳۶) اشاره می‌شود. راوی تأویل آن را از امام علیه‌السلام جویا می‌شود و امام علیه‌السلام می‌فرمایند: «اثنی عشر» اشاره به تعداد ائمّه دارد. راوی می‌پرسد ﴿**مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ**﴾ یعنی چه؟ امام علیه‌السلام می‌فرمایند: منظور امامانی هستند که نام آنها علی است، یعنی امام علی‌بن ابیطالب، امام علی‌بن الحسین، امام علی‌بن موسی الرضا و امام علی‌بن محمّد الهادی علیهم‌السلام [1].

توضیح اینکه به اعتقاد شیعه تمام امامان، نور واحد می‌باشند، امّا ممکن است برخی ویژگی‌ها در تعدادی از ایشان بروز و جلوهٔ بیشتری یافته باشد. ممکن است این تفاوت به لحاظ تعداد فرزندان نیز باشد به طوری که امام رضا علیه‌السلام تنها یک فرزند داشته و سایر ائمّه از تعداد فرزندان بیشتری برخوردار بوده‌اند و این چیزی از مقام امامت ایشان نمی‌کاهد. یا آنکه ممکن است بگوییم: از برخی امامان، آثار و اخبار بیشتری نقل شده باشد. به عنوان مثال از امام رضا علیه‌السلام و یا صادقین علیهماالسلام نسبت به دیگر امامان، اخبار و روایات بیشتری رسیده است. لذا نهایت چیزی که می‌توان

۱. برای آگاهی بیشتر در این خصوص، بنگرید: حسینی، زهرا؛ شاکر، محمدکاظم؛ نکونام، جعفر؛ جمع‌آوری روایات تطبیق در تفاسیر روایی شیعه و تحلیلی پیرامون آنها، پایان‌نامه، دانشگاه قم، ۱۳۷۸.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

گفت، آن‌که شاید به خاطر برخی ویژگی‌های خاصّ، برخی از ائمّه «سبع سنابل» شمرده شده‌اند و این به هیچ عنوان نافی مقام امامت دیگر امامان نیست تا تعداد ائمه را تنها هفت تن بدانیم.

تعداد ائمّه

درخصوص عدد هفت که در این روایت به کار رفته، باید گفت:

اوّل آنکه در متن روایت، نام هفت امام از فرزندان امام حسین علیه‌السلام به عنوان مصادیق هفت خوشه ذکر شده است، امّا این روایت به هیچ عنوان در صدد بیان تعداد کلّ امامان شیعه نیست و تنها هفت تن از ائمّه به واسطهٔ یک ویژگی خاصّ، خوشه نامیده شده و از مصادیق آیهٔ مورد بحث به شمار آمده‌اند.

دوم آنکه بر فرض، قصد این روایت شمارش ائمهٔ هفتگانه باشد که تعداد مورد قبول در برخی فرق امامیّه است. در اینجا به واسطهٔ عدد، این مشابهت و تطابق وجود دارد؛ امّا مصادیق عنوان شده در روایت، اساساً انطباقی با ائمّهٔ مورد قبول فرقهٔ هفت امامی یعنی اسماعیلیه ندارد. در این روایت، نخستین خوشه امام حسین علیه‌السلام معرّفی شده است، پس آخرین امام یعنی هفتمین آنها امام جواد علیه‌السلام می‌شود که کسی در قائمیّت ایشان سخنی نگفته است؛ حال آنکه نخستین امام در آن فرقه و دیگر فرق امامیّه ـ همانند شیعهٔ اثنی عشریه ـ امام علی علیه‌السلام می‌باشند.

سوم آن‌که احادیث متواتر و بالاتر از حدّ تواتر، دلالت بر آن دارند که عدد ائمّهٔ شیعه دوازده تن است. لذا اگر یک خبر غیر قطعی در برابر این تعداد فراوان از احادیث یافت شود، چه اعتباری خواهد داشت و چگونه شخص محقّق می‌تواند به این قبیل روایات اعتماد کند؟ این حقیقت، منحصربه منابع شیعه نیست. تنها در مسند احمد حنبل به سی و چند طریق از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت شده و در صحیح مسلم، این مطلب از هشت طریق رسیده است. در سایر جوامع و صحاح و سنن و کتابهای دیگر اهل سنت، بارها به این موضوع اشاره شده است. درکتابهای شیعه

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

هم به دوازده نفر بودن امامان، صدها طریق روایت وجود دارد که همه آنها از افراد معروف و شناخته شدهٔ صحابه و مشاهیر تابعین هستند. (صافی گلپایگانی، گفتمان مهدویت، ۱۲۱ـ۱۲۰)[1]

لذا با وجود این قرائن و دلایل قطعی، اگر بر فرض در روایتی نکته‌ای غیر از این آمده باشد (اعم از اینکه تعداد امامان را سیزده تن و یا کمتر از دوازده نفر معرفی کرده باشد) قابل پذیرش نخواهد بود.

چهارم آنکه در کنار این روایت، باید به روایات متعدّدی توجّه کرد که در مورد قائم آل محمدعلیه‌السلام آمده است و تصریح دارد که نهمین فرزند امام حسینعلیه‌السلام قائم است. شمار این روایات، افزون بر صدها حدیث است. به عنوان نمونه در کتاب منتخب الاثر به نقل از مصادر اصلی عامه و خاصه، روایات بسیاری در این خصوص آمده و چندین باب را به خود اختصاص داده است؛ از جمله می‌توان به فصل اوّل در هشت باب با عنوان «**فیما یدل علی أن الأئمة اثنی عشر**» (۱۶۰ حدیث)، و فصل دوم بابهای هشتم و نهم با عنوان «**في أنه من الأئمة التسعة من ولد الحسین**علیه‌السلام» و «**في أنه التاسع من ولد الحسین**علیه‌السلام» (۱۴۸ حدیث)[2]. لذا به صِرف وجود یک روایت مبنی بر اینکه هفتمین امام قائم است و موضوع آن هم در مورد تعداد ائمه نیست، دیگر روایات را کنار نمی‌گذاریم.

پنجم آنکه در صورت پذیرش اصل روایت و صحّت آن، احتمال وقوع تصحیف در آن به دلیل شباهت «تسع» به «سبع» در نسخه‌برداری ناسخان و نقل راویان را، نیز نباید از نظر دور داشت، که نمونه‌های زیادی در حدیث و تاریخ و ادبیات دارد. و در این صورت، هیچ مشکلی پیش نمی‌آید.

---

۱. برای آگاهی بیشتر رک: جلاء البصر لمن یتولی الائمه الإثنی عشر از همان مؤلف ؛ غایه المرام و حجة الخصام في تعیین الامام من طریق الخاص و العام، بحرانی، ۱۱۱ـ۲۶۵ بابهای نهم الی چهاردهم.

۲. در این زمینه، همچنین رک: ری‌شهری، اهل البیت فی الکتاب و السنه، الفصل الخامس، عدد الائمه من اهل‌البیتعلیهم‌السلام، ص ۸۰ـ۷۳.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

پاسخهای کلّی

لزوم توجّه به معنای صحیح تأویل

قبل از پرداختن به پاسخهای جزئی، ابتدا به چند نکتهٔ کلّی در خصوص سخنان این نویسندهٔ یهودی در مورد این آیه و روایت ذیل آن اشاره می‌کنیم.

نخست آنکه در مورد این قبیل روایات که مصادیقی را برای آیات قرآن برشمرده‌اند، باید توجّه داشت که: مفاهیم کلّی که در قرآن وارد شده، بر دو نوع‌اند. گاهی مصادیق روشن و گاهی مصادیق مخفی و پنهان دارند. تطبیق آیه بر مصادیق روشن، «تنزیل» است و تطبیق آن بر مصادیق مخفی ـ بالاخصّ مصادیقی که در طول زمان پدید می‌آیند و در زمان نزول آیه وجود نداشته‌اند ـ «تأویل» آن است. به دیگر سخن، تطبیق مفهوم کلّی آیه بر مصادیق موجود در زمان نزول آن، «تنزیل» است و تطبیق آن بر مصادیقی که به مرور زمان پدید می‌آیند «تأویل» آن می‌باشد. (سبحانی، ج۱۴، ص ۴۰۹)

تأویل آیات قرآن و تطبیق آن بر صغرویات و تبیین حقایق نوظهور آن، از اهمّیّت برخوردار است و موجب تجدید حیات اسلامی و تداوم فیض بخشی قرآن می‌باشد، ولی خالی از خطر نیست و چه بسا افراد نااهل، روی اغراض فاسد دست به چنین تأویلهایی زده و مایهٔ انحراف شده‌اند. (همان، ۴۱۶) چه بسا این افراد برای حق جلوه دادن مطلب خود، آن را بصورت روایتی جعلی بدل کرده و به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یا امامان معصوم علیهم‌السلام نسبت دهند.[۱]

لزوم توجّه به سند روایت

یکی از نکاتی که نویسندهٔ مذکور از آن غفلت داشته، امکان نادرست بودن روایتی است که وی در تفسیر عیاشی یافته است. علمای شیعه هیچگاه بر این باور

۱. برای آگاهی بیشتر در این خصوص، بنگرید: حسینی، زهرا؛ شاکر، محمدکاظم؛ نکونام، جعفر؛ جمع‌آوری روایات تطبیق در تفاسیر روایی شیعه و تحلیلی پیرامون آنها، پایان‌نامه، دانشگاه قم، ۱۳۷۸.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

نبوده‌اند که تمامی روایات کتب حدیثی و تفسیری بلا استثناء صحیح و غیرقابل خدشه‌اند زیرا بعضاً روایات متناقض و غیرصحیح هم در این کتابها یافت می‌شود. لذا عالمان شیعه همواره سعی داشته‌اند روایات را به لحاظ متنی و سندی مورد بررسی و تنقیح قرار دهند و این امر بویژه در روایات فقهی بروز و جلوهٔ بیشتری یافته‌است.

به عنوان مثال در همین تفسیر عیاشی روایاتی را می‌یابیم که بر خلاف روایت مورد استناد نویسندهٔ یهودی به تعداد ائمهٔ دوازده‌گانه اشاره دارد، که به آنها اشاره شد. (عیاشی، ج ۱، ۱۵ـ۱۴ و نیز همان، ۲۵۴ـ۲۵۳)

ناشناخته بودن مفضل‌بن محمّد جعفی

روایت مورد استناد نویسندهٔ مذکور، به لحاظ سندی قابل خدشه است، چراکه در بررسیهای انجام شده در کتب رجالی، نامی از مفضل‌بن محمّد جعفی یافت نمی‌شود. او را باید در زمرهٔ مجاهیل قلمداد نمود و در کتب رجالی شیعه فردی شناخته شده نیست. نام راوی شناخته شده، مفضل‌بن عمر جعفی است که از اصحاب امام صادق علیه‌السلام بوده و حدیث مشهور توحید مفضل هم بدو منسوب است.[1] دیگری هم مفضل‌بن محمّد الضبی الکوفی است بدون لقب جعفی که او نیز از اصحاب امام صادق علیه‌السلام بوده است.[2] لذا مفضل‌بن محمّد جعفی در کتب رجالی مجهول و ناشناخته است. علاوه بر آنکه متن این روایت نیز به لحاظ دلالت خالی از اشکال نیست که توضیح آن آمد.

برداشت اشتباه از معنای سنبله

برداشت نویسندهٔ کتاب در ترجمهٔ سنابل به خوشه‌های ذرّت، خطا است، به طوری که عنوان انگلیسی این بخش از کتاب "The tradition of the ears of

۱. برای شرح حال مبسوط وی رک: خویی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ۲۹۲ـ۳۰۵ و ۳۱۰.
۲. همان، ۳۰۷.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

"com یعنی « حدیث سنبلهٔ ذرت» انتخاب شده است، حال آنکه در آیهٔ شریفه تنها واژهٔ «سنابل» و «سنبله» و «حبه» بکار رفته و اشاره‌ای به ذرّت یا گندم نشده است. گویا نویسندهٔ این کتاب، منظور از «حبه» را هم دانه‌های ذرت فرض کرده است.

نتیجه گیری

عصمت پیامبرﷺ و دوازده تن بودن ائمه که آخرین آنها قائم (عج) می‌باشد، از اصول اعتقادی مسلّم و شناخته شدهٔ شیعهٔ امامیّه از ابتدا تاکنون بوده است. لذا نمی‌توان به صرف وجود روایت یا روایتهایی معدود ـ در مقابل تعداد فراوان روایتهای معتبری که خلاف آن مطلب را بیان کرده‌اند ـ به فقدان این اصول اعتقادی در بدو پیدایش شیعهٔ امامیّه حکم کرد. ضمن آنکه در استناد به یک روایت و استخراج مبانی اعتقادی از آن، انجام بررسیهای سندی و متنی و عرضه به قرآن و سنت صحیح و توجّه به اعتبار کتابی که روایت در آن نقل شده، از جملهٔ کارهای اساسی و اوّلیّه است که توجّه به آن برای هر محقق منصفی ضروری است. بنا بر این به صِرف آنکه روایت یا روایتهایی در برخی کتب تفسیری یا روایی از متون اولیهٔ امامیه آمده باشد، نمی‌توان حکمی کلی از آن انتزاع کرد. پس این نویسندهٔ یهودی در خصوص عدم عصمت پیامبر و شکّ ایشان نسبت به وحی الاهی و نیز حصر تعداد ائمّه در عدد هفت و آغاز نشدن امامت با امام علیؑ را نمی‌توان مورد تأیید قرار داد.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

فهرست منابع و مآخذ

القرآن الکریم

۱. استرآبادی غروی، سید شرف‌الدین. **تأویل الآیات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة**. مؤسسه النشرالاسلامی. قم: ۱۴۰۹ق، الطبعه الاولی.

۲. حلّی، حسن‌بن یوسف‌بن مطهر. **کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد**. مصحح: حسن‌زاده آملی. مؤسسه النشر الاسلامی. قم: ۱۴۲۷ق، الطبعه الحادیه عشر.

۳. ــــــــــ. **کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد**. مترجم: شعرانی، ابوالحسن. کتابفروشی اسلامیه، تهران، ۱۳۷۹ق، چاپ نهم.

۴. خوئی، سیّد ابوالقاسم. **معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة**. دارالزهراء. بیروت: ۱۴۰۹ق، الطبعه الرابعه.

۵. سبحانی، جعفر. **نگاهی به جایگاه علمی علی بن ابراهیم قمی (۳۱۰ـ۲۳۰ ق) و دوران و آثار او**. علوم حدیث، ۴۷، ۱۹ـ۹،۱۳۸۷)

۶. صابونی، محمّدعلی. **صفوة التفاسیر**. دارالفکر، بیروت: ۱۴۰۰ق.

۷. صافی گلپایگانی، . **منتخب الاثر فی الام الثانی عشر**. مؤسسه السیده المعصومه علیها السلام. قم: ۱۴۱۹ق، الطبعه الاولی.

۸. صدوق، ابوجعفر محمّدبن علی ابن‌بابویه. **علل الشرایع**. مترجم: محمّدجواد ذهنی تهرانی. مؤمنین. قم: ۱۳۸۵، چاپ ششم.

۹. ــــــــــ. **معانی الاخبار**. مصحّح: علی‌اکبر غفاری. مؤسسه النشر الاسلامی، قم: ۱۴۱۸ق، الطبعه الرابعه.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

۱۰. طباطبایی، سیّد محمّدحسین. **المیزان فی تفسیر القرآن**. مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت: ۱۴۱۱ق، الطبعه الاولی.

۱۱. الطبرسی،ابی‌علی فضل‌بن حسن. **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**. مکتبه العلمیه الاسلامیه، طهران: بدون تاریخ.

۱۲. عیاشی، ابوالنصر محمّدبن مسعود. **التفسیر**. مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت: ۱۹۹۱م.

۱۳. فیروزآبادی، ابوطاهربن یعقوب. **تنویر المقباس من تفسیر ابن‌عباس**. دارالفکر، بیروت: ۱۴۲۱ق.

۱۴. قرائتی، محسن. **تفسیر نور**. مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن. تهران: ۱۳۷۷ش، چاپ دوم.

۱۵. قرطبی، ابوعبدالله. **الجامع الاحکام القرآن**. دارالکتب العلمیه. بیروت: ۱۴۰۸ ق.

۱۶. قمی، ابوالحسن علی‌بن ابراهیم. **التفسیر**. مؤسسه الاعلمی للمطبوعات. بیروت: ۱۹۹۱ م.

۱۷. مجلسی، محمّدباقر. **بحارالانوار الجامعة لدرر اخبار الائمّة الاطهار**. دار احیاء التراث العربی. بیروت: ۱۴۱۲ق.

۱۸. ری‌شهری، محمّد. **اهل البیت: فی الکتاب و السنة**. مؤسسه دارالحدیث الثقافیه. قم: ۱۳۷۵ ش، الطبعه الثانیه مع التصحیح والاضافات.

۱۹. ـــــــــ. **دانشنامهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ**. مترجم: عبدالهادی مسعودی. مؤسسه فرهنگی دارالحدیث. قم: ۱۳۸۲، چاپ اول.

۲۰. مشهدی، میرزامحمّدبن محمّدرضا. **کنز الدقائق**. محقق: مجتبی عراقی. المطبعه العلمیه، قم: ۱۴۱۲ق.

۲۱. مظفر، محمّدحسن. **دلائل الصدق**. دارالمعلم للطباعه. قاهره: ۱۳۹۶ ق، الطبعه الاولی.

۲۲. میدانی، ابوالفضل. **مجمع الامثال**. محقق: الحسین قصی. دار و مکتبه الهلال. بیروت: ۲۰۰۳ م، الطبعه الاولی.

منبع لاتین:

23. Meir M.Bar-Asher, Scripture And Exegesis In Early Imami Shiism, The Hebrew University, Jerusalem, 1999.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]